

جمعه ۱۳ شهر رجب ۱۳۳۳

دعاهای جمعه را خوانده، رفته منزل نظام الملک دیدن عید. بعد آمدم منزل والا حضرت خواب بودند، چون دیر شده بود، بیدارشان کرده بعد لباس پوشیدند بعد اجزای سلام حاضر شدند. سایر اجزای دوائر دولتی هم در اطاق تشریفات جمع بودند. والا حضرت اظهار مرحمت فرمودند، بعد سلام منعقد شد. نظم الدوله مخاطب بود. بعد از سلام دفیله شد عصری هم والا حضرت سوار شده، امر فرمودند من هم سوار بشوم. سوار شده رفتیم قدری در زراعت ها گردش کردند.

شنبه ۱۴ شهر رجب ۱۳۳۳

نزدیک ظهر والا حضرت بیدار شدند، احضار فرموده رفته شرفیاب شدم. عصری سوار شده رفته کارگزاری، منزل شریف الدوله، رئیس بانک انگلیس هم آنجا بود. بعد از آنجا رفته منزل سردار رشید. والا حضرت نسبت به سردار رشید و شریف الدوله، دیروز کمی بی مرحمت بودند. بعضی عرایض در این باب به حضورشان عرض کردم، قبول فرمودند. بعد والا حضرت اقدس سردار رشید را هم احضار فرموده او هم شرفیاب شد.

یکشنبه ۱۵ شهر رجب ۱۳۳۳

والا حضرت بیدار شدند، رفته شرفیاب شدم. لباس پوشیدند تا نزدیک ظهر شرفیاب بودم. بعد با اعلم الملک سوار شده آمدم کارگزاری نهار را مهمان شریف الدوله بودیم، معاونش، اجزای کارگزاری، مصدق الدوله، مترجم حضور، بودند. نهار مختصر ماکولی سر میز صرف شد. مراجعت به منزل کرده، شرفیاب شده، مدتی در حضور بودم. بعد والا حضرت هم استراحت فرمودند، بعد که والا حضرت بیدار شدند،

احضار فرمودند. نظام الملک (و) نظم الدوله (بودند) موزیک هم می زدند. بعد موزیکانچی ها رفتند، و الاحضرت هم تشریف فرمای اطاق شدند.

دوشنبه ۱۶ شهر رجب ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شدند، رفتم شرفیاب شدم. لباس پوشیدند، بعضی تلگرافات آوردند، مدیرالملک (در) حضور خواند (و) مشغول کار شدند. بعد صرف نهار فرمودند، من و اعلم الدوله بودیم، ترتیب جاهای اشخاص را در موقع سلام تعیین می فرمودند. بعد قدری استراحت فرمودند، عصر هم موزیک می زدند، تا ساعت سه (در) حضور بودم شب را هم مهمانی صفاءالملک پسر عدل الملک (بودیم). سر میز، شامی صرف شد بعد از شام هم توی باغ راه می رفتیم، ساز می زدند.

سه شنبه ۱۷ شهر رجب ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شدند، رفتم شرفیاب شدم، لباس پوشیدند، بعد تشریف آوردند در حیاط اندرون، بعد آمدند توی اطاق (و) مشغول کار شدند. سالار ارشد عارض زیادی دارد، او را احضار فرمودند (و) حکم به توقیفش فرمودند. بعد من مرخص شده آمدم منزل سردار محترم، از او دیدن کردم، بعد بر حسب دعوت تمجیدالسلطنه پسر مرحوم مقتدرالسلطنه که حالا از طرف یمین الدوله رئیس بلدیّه شده، امروز نهار را آنجا دعوت داشتیم، بعد از نهار سوار شده آمدم در خانه حضور والاحضرت اقدس.

مترجم حضور دو سه روز دیگر خواهد رفت به طهران برای تقسیم ارث مرحوم مهندس الممالک. بعد مستجاب الدعوة (و) آقا سیدمهدی (و) وقارالدوله آمدند. من هم حالم بی نهایت کسل بود. عصری هم گویا والاحضرت اقدس به دست خودشان

داود خان پسر مجدالملک را کتک زده اند. باری از طهران کاغذ آمده بود، از قراری که آقا میرزا آقا خان نوشته بود، حسام لشکر مرحوم شده است و حاجی لله هم مرحوم شده است.

چهارشنبه ۱۸ شهر رجب ۱۳۳۳

والاحضرت اقدس احضار فرمودند، رقتم شرفیاب شدم، موزیک هم می زدند. سردار رشید، محمد ولی میرزا (و) شریف الدوله بودند. بعد من را مقرر فرمودند رقتم منزل مجدالملک (و) از طرف والاحضرت احوالپرسی کردم، مختصر دلتنگی از والاحضرت دارد، رفع دلتنگی از او کرده، بعد آمدم منزل.

پنجشنبه ۱۹ شهر رجب ۱۳۳۳

امروز عید تولد پادشاه انگلیس است. از طرف کارگزاری نوشته بودند (که) از ساعت ۱۰ الی ۱۱ قنصلگری انگلیس با لباس رسمی پذیرائی می کند. لباس رسمی پوشیده، سوار شده رفتیم قنصلگری انگلیس. جمعی آنجا بودند، خود قنصل هم لباس رسمی پوشیده بود، تبریک گفته، بعد سوار شده مراجعت کرده آمدم حضور والاحضرت. نهار را در آلاچیق صرف فرمودند، ما هم نهار را خورده تا عصری مشرف بودیم. امام جمعه شرفیاب شد (و) من آمدم منزل. بعد از ظهر والاحضرت احضار فرموده رقتم شرفیاب شدم. محض دلجوئی تشریف بردند منزل مجدالملک، هم (برای) احوالپرسی و هم (برای این که) دلجوئی فرموده باشند. تا ساعت شش در حضور بودم.

جمعه ۲۰ شهر رجب ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شده، من را احضار فرمودند رقتم شرفیاب شدم، امروز را

(برای) نهار مهمان حاجی حسین معروف به علی اف هستیم، مرخصی حاصل کرده سوار شده رفتیم. اول محله مارلان است در باغش. باغات تبریز تمام موستان است (و) اطرافش درخت میوه، بیشتر هم بادام. از دو سه باغ گذشته تا رسیدیم به محل مهمانی، صرف نهار خوبی شد، ساز زن هم ساز می زد. بعد با حشمت خلوت، سوار شده آمدم محله ارمنستان مغازه «اکونومی»، گردشی کرده آمدم منزل. مؤید حضور هم آمد، حکومت ثلاث را هم از برای او من گرفته ام ولی پول ندارد برود حکومت.

شنبه ۲۱ شهر رجب ۱۳۳۳

محتشم دیوان که حاکم قرچه داغ بود (و) معزول شده، چند روز است آمده تبریز. والا حضرت بیدار شده احضار فرمودند. بعد تشریف فرمای آلاچیق شدند (و) صرف نهار فرمودند. بعد از نهار مدتی مشرف بودم، بعد آمده منزل قدری استراحت کرده، عصری رفتم شرفیاب شدم، نظام الملک آمده مدتی شرفیاب بود (و) رفت. مقتدرالدوله که حاکم قرچه داغ شده والا حضرت یک حلقه انگشتر الماس خلعت حکومت مرحمت فرمودند.

یکشنبه ۲۲ شهر رجب ۱۳۳۳

والا حضرت بیدار شده رفتم شرفیاب شدم، قدری تفرج فرموده، آمدند توی باغ سوار موتور سیکلت شدند، نهار را هم توی آلاچیق صرف فرمودند. بعد از نهار والا حضرت احضار فرموده رفتم شرفیاب شدم والا حضرت سوار شدند، من نماز خوانده، قدری روزنامه نوشتم، والا حضرت مراجعت فرمودند. سهام السلطنه را من از برایش معاونت عدلیه را گرفته ام. باری بعد، نماز شب را هم خوانده رفتیم حضور والا حضرت، مشغول کار (و) کاغذخوانی و بعضی تلگراف های رمز بودند، قدری استراحت فرمودند و من تنها صحبت می کردم.

دوشنبه ۲۳ شهر رجب ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شده، احضار فرمودند. یمین الدوله به حکومت ارومیه برقرار شده، محتشم دیوان هم معاونش شده، قنصول روس این استدعا را از والاحضرت کرد. شب را بر حسب دعوت محتشم دیوان رفتیم منزلش، بعد رفتیم سر شام، سردار سطوت هم بود. شام مفصلی سر میز بود (و) میز عالی مرتب کرده بودند. شام خوبی صرف شد. بعد از شام هم مدتی توی حیاط نشسته ساز می زدند. من هم نطق مفصلی کرده، اسباب تعریف حضرات شد.

سه شنبه ۲۴ شهر رجب ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شدند، لباس پوشیدند، قدری توی باغ راه رفته، سوار «بی سیکلت» شدند، بعد توی آلاچیق صرف نهار فرمودند. شرفیاب بودیم تا الی عصر. یمین الدوله هم شرفیاب بود. والاحضرت دستورالعمل امورات ارومی را به او مرحمت می فرمودند و مشغول کاغذ خوانی بودند تا الی عصر. عصری هم تشریف آوردند توی باغ، موزیک می زدند، صحبت می فرمودند گاهی کاغذ می نوشتند و می خواندند. باری امروز از طهران کاغذ آمده بود از اندرون، از اصلاح نشدن کارها (و) نامرتبی امورات من نوشته بودند، بی نهایت اوقاتم تلخ شد.

چهارشنبه ۲۵ شهر رجب ۱۳۳۳

به رسم معمول، صبح احضار فرموده، شرفیاب بودم. تمام روز را کاغذ خوانی می فرمودند. (و) گاهی در باغ تفرج می کردند (و) سوار موتور سیکلت می شدند. شب را هم در حضور بودم تا استراحت فرمودند.

پنجشنبه ۲۶ شهر رجب ۱۳۳۳

دیشب به یمین الدوله متغیرانه امر فرمودند که زودتر به حکومت ارومیه برود. در واقع واسطه حکومت او قنصل روس بوده (و) رسماً حکومت او را خواستار شده (اند)، از این جهت والاحضرت هم اوقاتشان تلخ شده (بود) که من از یمین الدوله عموی خود چیزی را مضایقه ندارم چرا با قنصل در این باب گفت و گو می کند. باری امر شد که حکماً زودتر حرکت بکند برای حکومتش.

یمین الدوله امشب را منزل سردار سطوت نقل مکان کرده، فردا صبح خواهد رفت. امامقلی میرزا هم دو سه روز است آمده، منزل سردار رشید منزل دارد.

جمعه ۲۷ شهر رجب ۱۳۳۳

دعاهای روز جمعه را خوانده بعد سوار شده رفتم منزل سطا حاضری، یمین الدوله و مشایعین. نزدیک خانه سردار سطوت دیدم یمین الدوله دارد می آید. یک زیادی، سوار زیادی برای مشایعت، کالسکه مخصوص والاحضرت را سوار بود با سردار رشید، کالسکه بعد هم محمد ولی میرزا و معزالدوله. من هم رفتم توی آن کالسکه، حرکت کردیم. همین طور با تشریفات هر چه تمام تر رفتیم تا از پل «آجی» گذشته، آنجا پیاده شدیم، کالسکه های بعد هم رسید. نظم الدوله، اعظم الملک، سردار اقبال، سردار سطوت، مکرم الملک، شریف الدوله، میرزا علی اکبر خان منشی قنصل خانه و جمعی دیگر از خوانین آذربایجان بودند، بعد وداعی کرده، یمین الدوله سوار درشگاه ای، که برای ایشان والاحضرت داده بودند شده، با قزاق (و) سایر اجزاء حرکت فرمودند. من با شریف الدوله مراجعت کردیم، آمدم منزل، رفتم حضور والاحضرت شرفیاب شدم.

شنبه ۲۸ شهر رجب ۱۳۳۳

والاحضرت احضار فرموده، رفتیم شرفیاب شدیم. تشریف آوردند توی حیاط قدری راه رفته، موتور سیکلت سوار شدند، بعد تشریف بردند توی آلاچیق صرف نهار فرمودند. بعد دسته جمعی سوار شده رفتیم مریض خانه روسی که برای راه آهنگ ساخته‌اند، احوالپرسی احتشام الدوله. چون چند روز است رفته است مریض خانه، مشغول معالجه است. حال احتشام الدوله هم الحمدلله بهتر است ولی مزاجاً کسل است. بعد سوار شده مراجعت کردم. والاحضرت حمام بودند.

یکشنبه ۲۹ شهر رجب ۱۳۳۳

صبح امیر نویان امامقلی میرزا با سردار رشید آمدند منزل ما. جلال السلطنه هم بود، مدتی نشسته صحبت کردیم تا والاحضرت بیدار شده. لباس پوشیده، تشریف فرمای عمارت بیرونی شدند. بعضی عرایض درباری بود در خصوص بعضی مواجب‌های اجزاء و امورات درباری، مذاکرات می‌فرمودند. قنصل روس و انگلیس (و) ینگه دنیا (و) فرانسه هم عصر به حضور دعوت داشتند. امامقلی میرزا (هم) مرخص شده رفت برای حکومت مراغه.

دوشنبه ۳۰ شهر شعبان ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شده تشریف فرمای حمام شدند، بعضی عرایض درباری داشته به عرض رساندم. بعد والاحضرت خبر وحشت انگیز (ی) به من دادند (که) من را بی حد و اندازه منقلب کرد و آن خبر فوت معرزه‌مایون، اخوی بود که در شیراز (به) درجه شهادت (رسیده). در جزء اداره ژاندارمری دو سال قبل رفت به شیراز، پارسال هم یک مأموریتی پیدا کرد از برای جنگ، امسال هم اطراف شیراز شلوغ و بی نظم بود. این

بیچاره بدبخت امسال رفت در مأموریت، در جنگ کشته شد. مجدالملک، سردار رشید، شریف الدوله، محمد ولی میرزا، سردار همایون، معزالدوله، مجل الملک، اعلم الملک، حشمت السلطنه، حاجب السلطان، نصرتالملک (و) جمعی آمدند و مشغول تسلیت دادن شدند، من هم مشغول گریه بودم. شب نماز خوانده، والاحضرت اقدس احضار فرموده، شرفیاب شدم، در حیاط خلوت تا ساعت شش متصل اظهار مرحمت و دلجوئی می فرمودند.

سه شنبه ۲ شهر شعبان ۱۳۳۳

جمعی آمدند از برای تسلیت، تمام اجزای والاحضرت از عمله جات خلوت و غیره (و) اهل آذربایجان. متصل اطاق پر می شد و خالی می شد. عصر نظام الملک (و) اعظم الملک (و) نظم الدوله (و) باز جمعی از رجال آذربایجان و غیره آمدند، تا الی یک ساعت از شب گذشته مشغول پذیرائی بودم. شب والاحضرت احضار فرموده، رستم شرفیاب شدم تا ساعت شش. بعد آمدم منزل.

چهارشنبه ۳ شهر شعبان ۱۳۳۳

آمدم حضور والاحضرت، در حیاط خلوت لباس رسمی پوشیده، تشریف فرمای اطاق بیرون شدند. نظام الملک، مجدالملک، سردار رشید، شریف الدوله، محمد ولی میرزا (و) سایر رؤسای دربار و دولتی مشرف شدند. چون روز عید حضرت سیدالشهدا علیه السلام است سلام منعقد شد. بعد از سلام هم «دقیله» شد. علی آقا خان میر پنج مرخص شد که برود به طهران عیالش را بیاورد تبریز، ماژدر عباس خان هم چهل روز مرخص شد، او هم می رود طهران که، حساب چهار ماه را بدهد (و) مراجعت کند. بعد زنی یساول قزاق با دخترش شرفیاب شده، قدری صحبت کرده رفتند. اخبار

طهران که رسیده بود: اعلیحضرت، ظل السلطان را احضار فرموده، عذر کسالت آورد است. اقبال الدوله حاکم کرمانشاهان شده است عروس اعتضادالسلطنه دختر سالارالدوله، برایش عروسی کرده، مهمانی های مفصل داده بودند.

پنجشنبه ۴ شهر شعبان ۱۳۳۳

والاحضرت احضار فرموده رفتم شرفیاب شدم، لباس پوشیده، تشریف آوردند در اطاق بیرونی، مشغول کار و کاغذ خوانی بودند. بعد تشریف بردند حیاط خلوت صرف نهار فرمودند. عصری تشریف آوردند در عمارت بیرونی. بعد بر حسب دعوت محمد ولی میرزا سوار شده رفتیم مهمانی.

جمعه ۵ شهر شعبان ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شده، احضار فرمودند، رفتم شرفیاب شده تا الی عصر آنجا (بودم). عصری والاحضرت تشریف فرمای حمام شدند. بعد والاحضرت از حمام بیرون آمده، رفتم شرفیاب شده تا ساعت سه از شب. سالار ارشد حبس است. من زبان شفاعت جنابانده، بعضی عرایض کردم، تقریباً مقرون به اجابت شد. باری تا ساعت شش با اعلم الملک در حضور بودیم.

شنبه ۶ شهر شعبان ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شده، رفتم شرفیاب شدم، لباس پوشیده، تشریف فرمای عمارت بیرونی شدند. مشغول کار و کاغذ خوانی بودند. والاحضرت صرف نهار فرموده قدری هم بعد از نهار کار کردند. عصری، سردار اقبال، رشیدالسلطنه، حاجی فلامرزخان، سالار همایون (و) آقا سید ناصر (و) چند نفر دیگر از صاحبمنصب های

آذربایجانی و والی نظام که با سردار همایون آمده بود، آمد وداع کرد که فردا یا پس فردا برود طهران. صدیق نظام را هم برایش از والاحضرت لقب سالار نظامی گرفتیم فرمانش را دادیم. بعد عون الممالک که از طهران با نظمیه آمده بود (و) من ندیده بودمش (آمد). ناخوش بوده است از روزی که آمده بود. حالا چند روز است که خوب شده است ولی از قنصلگری گفته شده است (که) نبایست در آذربایجان بماند، او هم همین دو روزه خواهد رفت. بعد رفتم حضور والاحضرت، موزیک هم می زدند، نیم ساعت از شب گذشته تشریف فرمای حیاط خلوت شدند.

یکشنبه ۷ شهر شعبان ۱۳۳۳

جمعی آمدند اینجا، موفق الملک، سالار همایون، رشیدالدوله برادر ارشد سردار همایون آمدند، بعد والاحضرت بیدار شده رفتیم با سردار همایون شرفیاب شدیم، سردار همایون پای مبارک را بوسیده مرخص شده رفت به سراب برای حکومتش، کارهایش را هم به من واگذار کرده است.

دوشنبه ۸ شهر شعبان ۱۳۳۳

رفتم منزل سردار رشید، نرسیده به منزلش دیدم دارد می آید، با معزالدوله، می روند قنصل خانه روس. قدری صحبت کرده رفت، آمدیم رو به کارگزاری، منزل شریف الدوله، مکرم الملک که حاکم ساوجبلاغ شده است یک اسب خوبی هم خریده است، (اسب را) آوردند تماشا کردیم، بعد هم میرزا احمد خان رئیس نظمیه بی کار، عون الممالک و یکی دو نفر دیگر (که) از طهران آمده اند (و) در تبریز سگ می زنند آمدند، قدری صحبت کرده رفتند. امروز معزالدوله رئیس بلدیة شد.

سه شنبه ۹ شهر شعبان ۱۳۳۳

ماژور عباس خان آمده، خداحافظی کرد (و) رفت به طهران. دیروز هم والا حضرت یک انگشتر الماس به او مرحمت فرمودند. والی نظام هم آمده برای اتمام کارهای سردار همایون، مذاکرات زیادی کرده، هر طوری بود او را هم راه انداختم رفت رو به سراب، بلکه از آنجا برود به طهران. باز از طهران کاغذهای بد از بابت گرفتاری‌های امورات (و) ضدیت آقا میرزا آقاخان (و) جدیتش برای این که اندرون و بچه‌ها ناراحت باشند (و) امورات من مختل باشد، (رسید). بی نهایت اوقاتم تلخ و کسل شد، عکس بچه‌ها را هم داده بودند، متصل عکس بچه‌ها را می‌بوسیدم (و) می‌بوئیدم. اخباراتی که از طهران رسیده: چندی بود سفارت آلمان و اطریش و عثمانی مشغول بودند (و) مجاهد می‌گرفتند برای خودشان. سفارت روس و انگلیس و فرانسه (و) ایتالیا اسباب خیالشان شده بود. شهر طهران هیجانی داشته است، یک عده قشون روس وارد زرگنده کرده‌اند و در شاه آباد ینگه امام قشون زیاد کرده‌اند، آن مجاهد بازی که آن سفارت‌ها درست کرده بودند یک اندازه‌ای آرام شده است. سفارت خانه روس و انگلیس و فرانسه و ایتالیا، قزاق ایرانی زیاد کرده‌اند.

چهارشنبه ۱۰ شهر شعبان ۱۳۳۳

تا الی عصر شرفیاب بودم، بعد آمدم منزل. دبیر حضرت آدم اقبال السلطنه ماکوئی آمده، مدتی صحبت می‌کرد در باب اموراتش. اقبال السلطنه در روسیه است (و) مغضوب روس‌هاست در واقع تبعید است از ایران. مذاکرات زیادی کرد و رفت. بعد نماز خوانده، رفتم شرفیاب شدم، موزیک می‌زدند، مدتی شرفیاب بودم. بعد آمدم منزل حشمت، اعلم الملک (و) حشمت السلطنه بودند، بعد با هم سوار شده رفتیم قزاق‌خانه، منزل یساول قزاق، باز دید زنش و دخترش. پسرش تازه از جنگ مراجعت

کرده است، پسر کوچکش. قنصول انگلیس بودند. بعد آمدم منزل نماز خوانده روزنامه نوشتم، والا حضرت تشریف فرمای حیات خلوت شدند، من را احضار فرمودند تا ساعت شش شرفیاب بودم.

پنجشنبه ۱۱ شهر شعبان ۱۳۳۳

معین السلطنه امیر نویان، پسر آقا جان خان با سالار پسرش (و) مجید السلطنه (و) سالار معتمد (و) مؤید حضور، آمده خداحافظی کرد (که) فردا برود حکومت ثلاث. بعد والا حضرت احضار فرموده، بعضی فرمایشات (داشتند) راجع به نظام الملک، رفته پیش نظام الملک، قدری از والا حضرت دلنگی داشت، رفع دلنگی اش را کرده، نهار را هم آنجا صرف کرده، بعد از نهار آمدم حضور والا حضرت. عصری اعلیحضرت با والا حضرت تلگرافات حضوری داشتند (و) والا حضرت را احضار فرموده بودند. نظام الملک (و) شریف الدوله را هم خواسته بودند. تشریف بردند با نظام الملک و شریف الدوله تلگراف خانه. من هم آمدم منزل. (بعد) والا حضرت از تلگرافخانه بیرون آمدند (و) احضار فرمودند. دعاهای شب جمعه را خوانده شرفیاب بودم تا ساعت شش.

جمعه ۱۲ شهر شعبان ۱۳۳۳

نیم ساعت به غروب مانده والا حضرت اقدس سوار شدند، سردار رشید هم بود تشریف بردند عمارت ارکب قدیم (که) آنجا را تماشا و سرکشی فرمایند. من هم رفته منزل مجد الملک، قدری صحبت کرده، شریف الدوله هم آمده با محمد ولی میرزا، سردار رشید در باب مهمانی شب عید میلاد اعلیحضرت که شب ۲۷ این ماه است صحبت کرده، بعد قرار و مدارش را گذارده آمدم توی باغ. دعاهای عصر جمعه را خواندم، بعد والا حضرت احضار فرمودند رفته شرفیاب شدم، تا ساعت هفت با اعلم الملک در حضورشان بودم.

شنبه ۱۳ شهر شعبان ۱۳۳۳

سردار رشید و شریف الدوله آمدند، مدتی صحبت کرده، قرار مهمانی را می‌گذاریم. بعد والاحضرت بیدار شده، تشریف آوردند بیرون، در اطاق‌هایی که بایست مهمانی بشود، بعضی دستورها دادند، قدری توی حیاط تفرج فرموده، در آلاچیق صرف نهار فرمودند مجدداً سر نهار، شریف الدوله، سردار رشید (و) محمد ولی میرزا را احضار فرموده بعضی دستورها برای مالیه آذربایجان دادند. عصری تشریف بردند حمام. من هم آمدم منزل. دو ساعت از شب تشریف بردند حیاط خلوت، من را احضار فرموده، رفته شرفیاب شده تا ساعت شش بودم.

یکشنبه ۱۴ شهر شعبان ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شد رفته شرفیاب شدم، لباس پوشیدند، تشریف فرمای عمارت بیرون شدند، مشغول کار و کاغذخوانی بودند، صرف نهار فرمودند، هوا هم عصر به هم خوردگی پیدا کرد، شب را هم آتش بازی کردند، بعد تشریف بردند حیاط خلوت من و اعلم الملک در حضور بودیم تا ساعت هشت.

دوشنبه ۱۵ شهر شعبان ۱۳۳۳

سوار شده رفته منزل سردار رشید، جمعی از صاحب منصب‌های نظام بودند. تبریک عید را گفته، یک اسب خوبی هم سردار رشید به من داد. بعد با سردار رشید لباس رسمی پوشیده آمدم رو به در خانه. توی میدان توپخانه نظام صفوف بسته بودند. سردار رشید از همه طبقات نظام احوالپرسی کرد، آنها هم هورا کشیدند. بعد آمدم توی باغ، توی ایوان، والاحضرت لباس رسمی پوشیدند، تشریف آوردند بیرون، سردار رشید دم در حیاط خلوت، ایستاده بود، اظهار مرحمت نسبت به او فرمودند، بعد سلام منعقد

شد. به رسم معمول، نظم الدوله مخاطب (بود). سید خطیبی خطبه خواند، شاعر شعر خواند، بعد از سلام دفیله داده شد، بعد همه مرخص شدند، بعد تشریف بردند در حیاط خلوت. من هم آمدم منزل برای تهیه مهمانی عید اعلیحضرت. به حواله‌های مجدالملک پول می‌دادم (و) به کارهای مرجوعی خود مشغول بودم.

سه شنبه ۱۶ شهر شعبان ۱۳۳۳

امروز نهار را مهمان برادرهای صدق السلطنه: معتمد همایون حاجی سالار (و) احتشام الممالک هستیم در «پینه شلوار». یک فرسخ و نیم راه است تا آنجا. نرسیده به ده یک باغی و عمارتی دارند که اسمش شاه آباد است. باری به هوای این که گفتند کبک دارد، از طرف خیابانِ باغ صاحب‌دیوان گذشته از ده.... که رعیتی است، دولت هم آن جا یک باغ و استخری دارد. استخر بزرگی دارد که به قدر چهار خروار زمین استخرش است، این استخر متعلق به دولت است ولی خرابه شده است با آب سیل پر می‌شود. رفتیم تا نزدیک ده «پینه شلوار» که با باغ و عمارت به قدر سیصد قدم راه است و باری آمدم توی باغ، عمارت‌های متعدد دارد دو مرتبه. به طور فرنگی سازی نیست، ایوان در جلو دارد، حمام دارد ولی گرم نیست.

باری نظام الملک، نظم الدوله، پسرهای نظام الملک، اعظم الملک، مدیرالسلطنه، خود صاحب خانه‌ها، معتمد همایون حاجی سالار، حاجی احتشام از «لیوان» آمده بود. از «لیوان» تا اینجا سه فرسنگ راه است، «لیوان» دامنه سهند است، خیلی بیلاق است. از هر طرف هوای خوبی دارد، آب بسیار خوبی دارد، استخر خوبی دارد. وقت نهار رفتیم بالاخانه، صرف نهار خوبی کردیم، سرشیرهای خوب (و) نان‌های رعیتی اصیل خوب بود، عصری آمدیم پیش نظام الملک، صرف چائی کرده. نظام الملک رفت. (بعد) سوار درشکه شده آمدیم رو به شهر. سر راه رفتیم باغ حاجی

فرج صراف، عجب باغ و عمارت خوبی به طرز فرنگی ساخته است، یک عمارت خوبی هم برای اندرونی ساخته است. بعد سوار شده آمدیم در «عالی قاپو» رفتیم توی باغ. والاحضرت می خواستند سوار بشوند، نظام الملک در حضور بود صحبت می فرمودند. (بعد) رفتیم حیاط خلوت، اعلم الملک بود، صحبت در حضور می کردیم تا ساعت شش.

چهارشنبه ۱۲ شهر شعبان ۱۳۳۳

رفتم حضور والاحضرت از خواب بیدارشان کرده، لباس پوشیدند، آمدند بیرون، مجدالملک و سایر رؤسا شرفیاب شدند و مشغول کار شدند بعد وقت نهار تشریف آوردند حیاط خلوت. عصری والاحضرت اقدس تشریف فرمای اداره کارگزاری می شوند، شریف الدوله دعوت کرده است. باری موزیکی حاضر کرده بودند، مجدالملک، نظام الملک، نظم الدوله، جلیل الملک معاون کارگزاری، مکرم الملک (و) جمعی بودند. رفتیم اطاقها را دیده، بعضی ترتیبات لازمه را داده یک ساعت به غروب، والاحضرت تشریف فرما شدند، صرف عصرانه فرموده، اطاقها را تماشا کردند، سایر اطاقهای اداره فرد فرد از نظر مبارک گذشت، موزیک هم می زدند، یک عکس هم به حالت اجماع انداختند. باری بعد در رکاب مبارک آمدیم رو به منزل.

سیر راه در مدرسه تمدن پیاده شدند، دعوت کرده بودند از والاحضرت، ماها را هم دعوت کرده بودند، روز امتحان بود، اعلم الملک که رئیس معارف است با سایر رؤسای مدرسه دم در ایستاده بودند، بعد والاحضرت تشریف فرمای توی مدرسه شدند، جمعیت زیادی هم از رجال تبریز و معارف (و) اعیان بودند. نطقی مبنی بر سلامتی والاحضرت اقدس و تبریک ورود در مدرسه کردند، والاحضرت اقدس هم جواب شایانی دادند، سردار رشید هم از طرف والاحضرت احوالپرسی فرمودند. بعد والاحضرت سوار شده آمدند منزل. والاحضرت احضار کردند، رفتیم شرفیاب شدم تا ساعت شش.

پنجشنبه ۱۸ شهر شعبان ۱۳۳۳

مدتی شرفیاب بودم، بعد طرف عصر والاحضرت لباس پوشیدند و بر حسب معمول تشریف فرمای باغ شدند. موزیک هم می زد. اخبارات تازه این است که: فرمانفرما را در طهران دوره کرده اند، جرائد عزلش را از وزارت داخله خواسته اند (و) در مجلس از وزراء استیضاح خواسته اند برای مسئله کرمانشاهان. عثمانی ها خیلی تعدی کرده اند نسبت (به) ایرانی ها. چندین نفر را گرفته به دار زده اند، «کرنده» را هم «بمبارده» کرده اند، آدم زیادی کشته شده، ایلات (و) عشایر ایران هم با عثمانی ها طرف شده، جنگ سختی کرده اند با اردوی عثمانی. دیگر از اخبار تازه: فخرالملک حاکم استرآباد شده، مختارالسلطنه ... برادر وزیر همایون هم در کاشان مرحوم شده است.

جمعه ۱۹ شهر شعبان ۱۳۳۳

دو ساعت به غروب تشریف فرمای مدرسه دولتی شدند. جمعیت زیادی از هر قبیل دعوت شده بودند. مدرسه را آئین بسته بودند. والاحضرت ورود فرمودند، نطقی شاگردها مبنی بر تبریک ورود والاحضرت کردند، والاحضرت جواب خوبی دادند مبنی بر ترقی معارف (و) تربیت شاگردها و پیشقدم بودن حضرات در علوم و درس. بعد دو نفر شاگردها هم آمدند امتحان دادند، بعد مراجعت فرمودند. من هم سوار شده رفتم گردش به طرف «باغ میشه»، خیلی جای با صفای خوبی بود. روزهای جمعه اهل شهر می آیند اینجا گردش، سر قبرستان فاتحه خوانی. یک جائی هم بود که خراب شده بود. می گفتند در موقع انقلاب اینجا را سنگر کرده بوده اند. می گفتند سابق کلاوتر که جد آصف الدوله حالیه باشد، اینجا مدفون بوده است. یک ساعت از شب رفته وارد منزل شدم. بعد والاحضرت احضار فرموده رفتم شرفیاب شده تا ساعت شش.

شنبه ۲۰ شهر شعبان ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شدند، رفتم شرفیاب شدم. لباس پوشیدند، آمدند بیرون. قدری کاغذ خوانی و کار کردند. بعد قنسول روس آمده شرفیاب شد، نهار را هم، به نهار ایرانی والاحضرت دعوتش کرد، در حضور مبارک صرف نهار کرده، بعد از نهار مرخص شد (و) رفت.

یکشنبه ۲۱ شهر شعبان ۱۳۳۳

دکتر روس با اعلم الملک و حشمت السلطنه شرفیاب شدند. بعد نظام الملک (و) نظم الدوله آمدند (و) قدری شرفیاب بودند. والاحضرت مشغول کار و کاغذ خوانی شدند. امشب والاحضرت منزل مجدالملک شام را دعوت دارند. من و سردار رشید (و) شریف الدوله رفتیم منزل مجدالملک، ترتیبات مهمانی را دادیم بعد یک ساعت از شب گذشته والاحضرت تشریف آوردند. یکی یک نشان هم زده بودیم. شام را در حضور والاحضرت صرف کردیم، نطقی هم مجدالملک کرده، جوابی هم والاحضرت مرحمت فرمودند.

دوشنبه ۲۲ شهر شعبان ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شده، احضار فرمودند رفتم شرفیاب شدم، در حیاط خلوت بودند و تا الی عصر در حضور شرفیاب بودم. عصری تشریف فرمای حمام شدند. من هم سوار شده رفتم ارمنستان گردش کردم، دکان «اکونومی» و سایر مغازه‌ها را گردش کرده، بعد لباس رسمی پوشیده با حشمت السلطنه رفتیم قنسول خانه ینگه دنیا، عید ملی شان است، تبریک گفته، قنسول فرانسه، (و) رئیس بانک انگلیس هم بودند.

سه شنبه ۲۳ شهر شعبان ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شدند، لباس خواسته احضار فرمودند. رفتم شرفیاب شدم، در خصوص بودجه درباری شان بعضی صحبت‌ها فرمودند. بعد سوار شده تشریف فرمای خانه حاجی میرزا حسن آقای مجتهد شدند. در خانه حاجی میرزا مسعود قاضی، پسر مجتهد عروسی دارد برای نوه‌اش که پسر حاجی میرزا مسعود آقای قاضی (است). عصری احضار فرمودند، سوار شده رفتیم به طرف قلعه. دم در میدان مشق که رسیدند تشریف بردند توی میدان مشق. قدری ژاندارم گارد اقدسی که تازه گرفته‌اند مشق می‌کردند. قدری تماشا فرمودند. بعد امر کردند تمام ژاندارم و فوج‌ها (را) که در تبریز حاضر هستند خبر بفرمایند که برای مراجعت از تفرج حاضر بشوند. باری از میدان بیرون آمده تشریف فرمای قلعه شدند. قلعه مثل جنگل می‌ماند لب کوه. باری بعد مراجعت فرمودند. نزدیک غروب وارد میدان مشق شدند. ژاندارم (و) موزیک فوج حاضر (بودند)، از هر کدام چهارصد نفر ساخلو هستند. موزیک زدند، احترامات نظامی را به جا آوردند و بعد امر فرمودند که مشق بکنند، انواع مشق‌ها را کردند، بعد دفیله دادند.

چهارشنبه ۲۴ شهر شعبان ۱۳۳۳

رفتم حمام، از حمام بیرون آمده شرفیاب شده تا عصری در حضور بودم. بعد رفتم منزل احتشام الدوله، (که) پشت دیوانخانه (در) منزل‌های اکرام السلطان منزل کرده است. اکرام السلطان برادر قهرمان خان، حاجب الدوله اعلیحضرت محمد علی شاه است. احتشام الدوله الحمدلله بهتر است دو روز است از مریض خانه بیرون آمده. بعد آمدم منزل مجدالملک، مشغول تهیه بود. فردا یا پس فردا زن و بچه‌اش از طهران می‌آیند. بعد آمدم توی باغ، والاحضرت مشغول کار بودند، قدری راه رفته برای مهمانی عید اعلیحضرت توی باغ چادر می‌زدند. اختبار السلطنه رئیس تلگرافخانه (و)

جمعی بودند. باری آمدم کابینه، با مدیرالملک صحبت کرده، بعد آمدم اطاق منصورالسلطنه نماز خوانده، بعد آمدم شرفیاب بودم تا ساعت شش.

پنجشنبه ۲۵ شهر شعبان ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شده احضار فرمودند، رفتم شرفیاب شدم، لباس پوشیده تشریف فرمای بیرون شده، تمام رؤسا را احضار فرموده امر و مقرر فرمودند عمارت وسط عالی قاپو و سایر جاهای دیگر را آئین بیندند (و) چراغانی برای شب عید میلاد اعلیحضرت بکنند (و) نظام الملک، مجدالملک (و) سایر رؤسای دولتی هم چراغانیشان را در توی باغ بکنند. یکمرتبه تمام ماها افتادیم به کند و کو. من در یک باغچه‌ای مشغول ساختن طاق نما شدم، خیلی خوب هم شده بود، موزیک هم آمده مشغول زدن بود. تا یک ساعت از شب گذشته والاحضرت بیرون تشریف داشته صحبت می فرمودند.

جمعه ۲۶ شهر شعبان ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شدند، احضار فرمودند، لباس پوشیدند (و) تشریف فرمای باغ شدند. تمام مردم مشغول کار بودند، جمعیت زیادی از هر قبیل مشغول طاق نمابندی بودند. بعد رفتم حمام، والاحضرت هم سوار شده تشریف برده بودند (به) بازارها گردش، و از طرف اعلیحضرت از اهل آذربایجان احوال‌پرسی فرموده بودند. ترتیبات از هر قبیل می دادیم، مردم هم مشغول ترتیب دادن چراغ‌ها و بستن طاقنماها بودند تا والاحضرت هم تشریف آوردند، موزیک هم آمده مشغول زدن بودند. دم طاقنمای شاطرباشی که رئیس اهل طرب هم هست، مطرب‌ها نشسته بودند (و) می زدند، جشن شایانی گرفته بودند. تا ساعت دو، والاحضرت بیرون تشریف داشتند. سردار رشید،

شریف الدوله، محمد ولی میرزا، سردار سطوت، سردار اقبال، اجزای دربار، نصرت الملک و او بودند (و) مشغول عیش بودند، چراغانی هم کرده بودند، اگر چه نصفه کاره بود ولی خیلی باشکوه شده بود.

شنبه ۲۷ شهر شعبان ۱۳۳۳

والاحضرت بیدار شدند، رستم شرفیاب شدم، لباس رسمی پوشیدند، تشریف فرمای عمارت بیرون شدند. تمام سربازها و اهل نظام در توی باغ صف بسته بودند، به قدر دو هزار و پانصد نفر هم شاگردهای مدرسه‌ها آمده بودند توی باغ ایستاده بودند. باری نظام الملک شرفیاب شد با شریف الدوله، بعد قنسول‌ها با لباس رسمی شرفیاب شده تبریک گفتند، آن‌ها رفته صاحب‌منصب‌های قشون روس آمدند و تبریک گفتند. «چرنازوبوف» رئیس قشون روس که در خوی است، تلگرافی تبریک گفته بود و (به) اشخاصی که نسبت به قشون روس از اهل ایران خیانت کرده بودند و به این جهت تبعید شده بودند، عفو عمومی داده بود. تلگرافش را هم بلند خواندند. بعد از رفتن آن‌ها مراسم سلام به جا آمد، بعد «دفیله» کردند. بعد از «دفیله» والاحضرت تشریف بردند حیاط و از شاگردهای مدرسه احوال‌پرسی کردند. بعد شاگردهای مدرسه هم «دفیله» کردند. یک شعری هم مبنی بر سلامتی شاه و الاحضرت می‌خواندند، موزیک هم می‌زدند. هوا بعد از ظهر به هم خورد، باران شدیدی باریده، اغلب طاق‌نماها و قالیچه‌ها را ضایع کرده بود ولی طرف عصر هوا آفتاب (و) خوب بود. جمعیت به قدری بود که راه نبود، بار عام داده بودند به مردم، دسته دسته می‌آمدند، تفرج می‌کردند، اظهار خوشحالی می‌کردند. این بار عام دادن هم از من شده برای اهل تبریز. متصل صاحب طاق‌نماها به طاق‌نماهای دیگر می‌رفتند و شربت و شیرینی می‌خوردند (و) صرف چای و قلیان می‌کردند. من هم متصل راه می‌رفتم. چادری هم برای مهمان‌های شب، سر